

سایر علما مسطور است . و مانند بحث در اصالت ماهیت یا اصالت وجود که در کتب فلاسفه شده و بحث لفظی است و نه بدرد دنیا میخورد و نه بدرد آخرت و امثال این بسیار این نفوس از طرفی این سخنان را بهتان میزنند و از طرفی خودشان سخنان بیپوده ای گفته اند که بقول همان کتاب " زن بچه مرده هم میخندند . . . " فی المثل در اثبات طول عمر قائم موعود استدلال میکنند که خداوند پیشکله آهورا پانصد سال حفظ کرد چگونه نمیتواند قائم را سالها حفظ کند در اینجا آقای م . ت . برابر فرود شده اند و فرمودند کجا چنین مطلبی هست . نیست اینطور نیست دروغ است . تهمت است . ظاهر گفت من بهتان نمیزنم اینک مجلد غیبت بحار الانوار و اینک ترجمه فارسی اخیر آن کتاب مهدی موعود

خواهش میکنم اگر آن کتاب خدمت سرکار هست مرحمت کنید تا محل معین را بشما نشان بدهم آقای م . ت . کتاب را آوردند و ظاهر صفحه ۹۷۷ از کتاب مهدی موعود را باز کرد و چنین خواند از عجایب آنکه مخالفین ما (اهل تسنن) روایت کرده اند که عیسی بن مریم (ع) از زمین کربلا گذشت و دید که چند آهو در آنجا گرد آمده اند آهوها آمدند نزد عیسی بن مریم شروع بگریستن کردند عیسی هم نشست و با آنها گریست حواریون هم نشستند و گریه را سردارند در حالیکه نمیدانستند عیسی چرانشسته و برای چه گریه میکند بعداً پرسیدند یا روح الله چرا گریه میکنید فرمود آیا میدانید این چه زمینی است گفتند نه فرمود این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جگر گوشه فاطمه زهرا بتول اطهر که شبیه مادر من است

در آن کشته میشود و همین جامد فون میگردد خاک
 این بیابان از مشك خوشبو تراست زیرا بتربت آن در
 تابناك شهید است و تربت انبیا و اولاد انبیا نیز
 چنین است این آهوها با این حرف زدند و گفتند که
 ما بشوق تربت آن نازدانه با برکت در این بیابان
 میچریم عیسی دست به پشکل های
 آهوان زد و آن را بوئید و فرمود پروردگارا این ها را آنقدر
 باقی بگذار تا آنکه پدر این شهید مظلوم بیاید و آنرا
 بگوید و باعث صبر و تسلی خاطرش گردد . . . گفته اند
 که آن پشکل ها مانند تازمان امیر المؤمنین که از کربلا
 گذشت و آن را بوئید و گریست و همراهان را نیز گریه
 انداخت و داستان آن را با صاحب خود اطلاع داد
 آری اهل تسنن تصدیق میکنند که پشکل های آهوان
 بیش از این صد سال باقی ماند و ابرویاران و گذشت روز
 ها

و شب ها و سالها آنرا تغییرند اولی تصدیق نمیکنند
 که قائم محمد باقی نماند تا آنگاه که باشمشیر قیام
 کند و دشمنان خدا را نابود گرداند الخ
 ملاحظه فرمودید که دلیل چقدر محکم است
 کتابهایی را که حضرت ربّ اعلی دستور فرموده محو کنند
 این قبیل کتابهاست که مملو از اوهام و خرافاتست نه
 آنکه مقصود کتب آسمانی قبل باشد حضرت اعلی در
 سراسر بیان و آیات مبارکات از آیات قرآن و مندرجات
 انجیل و تورات استدلال فرموده و از انجیل بکتاب
 الف و از تورات بکتاب تا تعبیر فرموده و صد ها آیات
 از قرآن مجید استدلال فرموده چگونه میگویند که امر
 بمحو و حرق آنها کرده است از این گذشته مترجم
 اخیر چنانچه عرض کردم در ترجمه تحریف قائل شده
 و اغلب مطالب را از پیش خود بنام ترجمه نوشته و

تحقیقات عجیبه فرموده فی المثل در همین مطلب که
 ذکر شد اولاً - در قسمت جمله (مخالفین ما) را که
 در آغاز مطلب ذکر شده در میان پرانتز نوشته اند
 (اهل تسنن) و حال آنکه مقصود از جمله (مخالفین
 ما) اهل تسنن نیستند بلکه مقصود آنهاست هستند که
 منکر طول عمر قائم موعود بودند از فرقه شیعه زیرا اهل
 تسنن اصلاً بوجود قائم موعود که دارای طول عمر
 باشد معتقد نیستند و میگویند که مهدی موعود در آخر
 الزمان متولد خواهد شد و پنج يك از فرق اهل تسنن
 قائل بوجود قائم در جابلقا و جابلسا و . و . عمر
 هزار ساله آنحضرت نیستند و علی هذا مقصود از جمله
 (مخالفین ما) اهل تسنن نیستند و این از جمله
 تحریفات مترجم است و در ترجمه فارسی قبل از این
 ترجمه که مرحوم محمد حسن ارومیه ای در دوره قاجار

بفارسی ترجمه کرده عبارت ترجمه اینست "عجیب ترین
 عجایب اینست که مخالفان ما روایت کرده اند که عیسی
 بن مریم از زمین کربلا میگذشت . . . الخ و ابداً
 ذکر اهل سنت و اهل تسنن در آن نشده و از تحریفات
 مترجم دوم است و نیز در ضمن ترجمه مقداری از مطالب
 را حذف کرده و شاید بخیال خود ذکر آن متناسب
 نبوده و بعد از کلمه " میچریم . . . " نوشته " و یقین
 دارند که در این زمین تأمین جانی دارند سپس عیسی
 دست به پشگل های آهوان زد . . . " و در ترجمه
 اول چنین است " و این آهوان بمن میگویند که مادر
 این سرزمین از راه شوق بتربت پیغمبر آخر الزمان
 چرامیکنیم و گمان آنها این بود که در آن سرزمین
 با امن و امان میباشند . . . " در ترجمه جدید
 کلمات زائده مانند جملات " نازدانه با برکت . . و . و

آمده است و باز در ترجمه مخالفان ما ثانیاً - مینویسد
 آری اهل تسنن . . . که تحریف مترجم در ترجمه
 آنست و در ترجمه سابق اینطور است: مخالفان
 گویند که آنها تا ایام امیرالمؤمنین ع باقی ماندند . . .
 . . . الخ .

آقای م . ت . خیلی متأثر شدند و تعجب
 کردند و فرمودند که من تاکنون باین مسائل پی نبرده
 بودم و فرصت مطالعه این هارا نیافته ام . طاهر
 گفت کتب اخبار و احادیث را مطالعه فرمائید . از این
 مطالب فراوان است . آقای م . ت . فرمود خوب
 بحث سابق را دنبال کنیم بحث درباره غیبت بود
 ظاهر گفت آری درباره غیبت و حقیقت آن بود درباره
 اینکه فرمودید سید باب وجود حجة بن الحسن ع را
 تصدیق فرموده است اگر اجازه بفرمائید دنبال

مطلب را بگیریم - اینک درباره هریک به بحث و
 تحقیق میپردازیم .

“ اما مسئله غیبت امام ”

شیعیان اثنی عشری میگویند که امام محمد بن
 الحسن در سن پنجاهسالگی در سرداب منزل پدرش
 غیبت اختیار فرموده و از آنجا به بلاد جابلها و جابلقا
 توجه نمود و اینک در همان اقالیم زنده و باقیست و
 منتظر امر الهی است که ظهور کند و جهانرا پیرا از
 عدل و داد فرماید و برای اثبات عقیده خود به کتب
 علمای شیعه مانند کتاب بحار الانوار و کتب غیبت و
 کتاب نجم الثاقب محدث نوری و غیره ها استناد
 میکنند و مرحوم مجلسی در بحار الانوار در مسئله
 غیبت را در سخن داده و برای هریک از انبیا غیبتی
 قائل شده که شرح آن موجب اطناست و مقصود

از غیبت راجنین میدانند که محمد بن الحسن وفات
 نکرده بلکه بهمان بدن عنصری جسمانی زنده و
 پاینده است و شکل جوانی آراسته است و در اقالیم
 ماورای جبل قاف دارای زنان و فرزندان بیشمار
 است که هر یک از فرزندانش حاکم یکی از بلاد اقالیم
 واقعه در ماورای جبل قافست و محدث نوری در نجم
 الثاقب اسامی فرزندان امام غایب را که هر کدام
 حاکم شهر است نگاشته است برای اطلاع بکتاب
 نجم الثاقب مراجعه شود . اما معنی حقیقی و مقصود
 واقعی از غیبت مطابق بیانات الهیه مطلب دیگر است
 و ربطی بمعنی مخصوصی که شیعه میکنند ندارد و آن
 بطور خلاصه این است که مظاهر مقدسه الهیه و
 شمس حقیقت مانند شمس ظاهری که ^{سبب} حیات و نشو و نما
 و انتعاش عالم ماده است همانا سبب حیات جاودانی

و سعادت ابدی افراد بشر هستند و همانطور که
 شمس ظاهری را طلوع و غروب و ظهور و غیبتی است
 برای آن شمس حقیقه نیز طلوع و غروب و ظهور و غیبتی
 است هر چند جسم و شئون جسمانی آنان دوام و ثبات
 ندارد و هر کدام بعد از طی دوره عمری که برای آنان
 تعیین شده از اینجهان میروند ولی روح حقیقی که
 در آن متجلی بود هرگز فنا و زوال نمیپذیرد و چون از
 افق غروب کرد از افق دیگر طالع میشود و لهذا رسول
 اکرم ص فرموده " اَمَّا النَّبِيُّونَ فَاِنَّا رُوحُ الْهَيْبَةِ فِي الْمَثَلِ
 " که از برج موسوی طالع بود چون غروب کرد از برج
 عیسوی طالع شد و همچنین هر ظهور بعدی بمنزله
 افق است که شمس حقیقت بعد از غروب در افق قبل
 از افق بعد طالع میشود و از این جهت که برای روح
 الهی که در مظاهر مقدسه متجلی است مرگ و فنا نشی

نیست در دره بطون و غروب شمس حقیقت میگویند
در دره غیبت و در دره غروب است و چون از افق جدید
طالع شود آنرا در دره ظهور و طلوع دانند و اطلاق
مرگ و فنا و وفات را در باره مظاهر مقدسه در دره بطون
جایز نمیشمارند و میگویند شمس حقیقت غروب کرد و یا
میگویند غیبت کرد و نمیگویند وفات کرد یا مرد زیرا
روح الهی هیچوقت نمیمیرد و ایمن نمیرود و وفات
و مرگ برا و عارض نمیشود ولی کوتاه نظران زاگمان
چنانست که مقصود از غیبت پنهان شدن از انظار
بر حسب ظاهر است در دره امامت حضرت علی بن
موسی الرضا علیه السلام که بعد از صعود پدربزرگوارش
بعوالم الهی بمنصب امامت رسید جمعی از شیعیان
پدرش آنحضرت را با امامت قبول نکردند و گفتند که پدر
تو یعنی موسی الکاظم ع نمرده بلکه غیبت کرده و از انظار

مختفی گردیده و لهذا ما تو را امام نمیدانیم آنحضرت
در جواب نفوس مذکوره فرمودند "والله ان ابی قد -
مات و قسمنا میراثه و انکحنا ازواجه" یعنی قسم
بخدا که پدر من موسی الکاظم وفات کرد و میراث او را
تقسیم کردیم و ازواج او را بشوهر دادیم در این بیان
مبارک تصریح شده که مقصود از غیبت که کوتاه نظران
در باره امام قائل بودند همانا ترك جسد عنصری و
صعود بعوالم الهی است نه آنکه مقصود پنهان شدن
از انظار و ادامه حیات جسمانی در استتار باشد این
جمع که منکر امامت حضرت رضا ع شدند بواقفیه
معروف شدند و شرح آنان در ملل و نحل شهرستانی
و بحار الانوار مجلسی مجلد یازدهم و دوازدهم و کتب
خاندان نوبختی مرحوم اقبال آشتیانی و غیره
مندرجست و جناب افشار هم شرحی در این خصوص

در بحر العرفان نوشته است ووسای واقفیه سه نفر
بودند بنام علی بن حمزه بطائنی و زیاد بن مروان
الفندی و عثمان بن عیسی و در نزد این سه نفر که امنای
آنحضرت بودند مقداری حقوق الله که شیعیان
بآنان که امنای حقوق بودند پرداخته بودند جمع
شده بود از جمله در نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار
درینار موجود بود و در نزد علی بن حمزه سی هزار درینار
جمع شده بود و در نزد عثمان سی هزار درینار و پنج کسب
موجود بود .

حضرت امام موسی الکاظم در حبس بغداد
بحکم هارون محبوس بودند و شیعیان حقوق را با امنای
مزبور میبرد اختند و چون هارون حضرت موسی الکاظم
را مسموم کرد و حضرت از عالم رفتند و شمس حقیقت از
برج موسوی غروب کرد آن سه نفر امنای حقوق بقول

مرحوم مجلسی «طمعوا فی الدنیا و مالوا الی حطامها»
اعلان کردند که حضرت کاظم نمرده بلکه غیبت فرموده
و از انظار مستور شده و لهذا پسرش علی بن موسی حق
ادعای امامت ندارد و هر کد ام آنچه از حقوق الله را که
در تصرفش بود اختصاص بخود داد و چون حضرت رضا
از آنها حقوق الله را که در نزد یک بود مطالبه فرمود
چیزی بآن حضرت ندادند و گفتند که پدرت نمرده بلکه
غیبت کرده و لهذا این اموال باید در نزد ما که نماینده

او هستیم باقی بماند ان ایالی لم یمت و هو حی قائم
حضرت رضا در جواب فرمودند «ان ابی قد مات و اقسما
میراثه و انکحنا ازواجه» ولی آن سه نفر گفتند که پدرت
نمرده بلکه غیبت فرموده حضرت فرمودند که پدر من
جسد عنصری را رها کرده و وفات یافته آنها گفتند بر فرض
که وفات کرده باشد در بناره تو بما وصیتی نفرموده که بعد

از او آنچه نزد ما موجود است بتوبه هیم و باین طریق همه را خوردند و دنیا آنان را فریب داد و چون این سه نفر مسئله غیبت امام هفتم را منتشر کردند جمعی از اصحاب خدمت حضرت ع رسیدند و درباره غیبت امام موسی کاظم از آن سؤال کردند و آن حضرت همه جا غیبت را بمرگ طبیعی تفسیر فرمود احادیث بسیار در این خصوص در بحار الانوار مجلسی مجلد یازدهم و سایر مجلدات و در اصول کافی و کتب معتبره دیگر موجود نوشته اند از جمله که شامل حضرت رضا ع در جواب سائلین موضوع غیبت است و جناب افشار چند فقره از آن احادیث را در کتاب خود نوشته اند از جمله آن احادیث یکی است که مرحوم کلینی در اصول کافی در باب ان الامام متعلم ان الامر قد صار الیه چنین فرموده است عن ابی جریر القمی قال قلت لابی الحسن

(حضرت رضا علی بن موسی کاظم) جعلت فداک قد عرفت انقطاعی الی ابيک ثم الیک ثم خلقت له وحق رسول الله وحق فلان و فلان حتی انتهیت الیه بآته لا یرج منی ما تحزنی به الی احد من الناس و سألیته عن بابیه احی هو ام میت فقال واللّه قد مات و غفلت - جعلت فداک ان شیعیک یروون ان فیہ سنۃ اربعۃ انبیاء قال قد واللّه الذی لا اله الا هو هلك فقلت هلاک غیبت او هلاک موت قال هلاک موت فقلت لعلمک منی فی تقیة فقال سبحان الله مضمون آنکه ابوجریر قمی میگوید خدمت حضرت ابوالحسن الرضا ع رسیدم و عرض کردم که تو میدانی من چه قدر نسبت باجد او بزرگواری و نسبت بشخص تو با و فاود و ستد او با علاقه هستم و سپس او را قسم دادم بیکایک از اجداد بزرگوارش و پدرش و بخود آنحضرت و گفتم که مطمئن باش آنچه را

بمن بفرمائی به هیچکس نخواهم گفت و از تو سئوال
 میکنم که آیا پدر تو حضرت امام موسی الکاظم زنده
 است یا مرده فرمود وفات کرده و عرض کردم شیعیان
 تو میگویند که در آن حضرت چهار علامت از انبیا بوده
 فرمود قسم بخدا او ند یکتا که پدرم مرده گفتم آیا غیبت
 یا مرده ، فرموده مرده گفتم یا بن رسول الله شاید از
 من ملاحظه میفرمائی و از راه تقیه حقیقت را نمیفرمائی
 فرمود سبحان الله چگونه چنین چیزی ممکنست ^{حظه} ملا
 بفرمائید که آن حضرت همه جا غیبت را بوفات تفسیر
 میفرماید تا مردم گمراه نشوند که ائمه و انبیا از جنبه
 جسمانی همه میمیرند «انک میت و انتهم میتون» و آنچه
 باقی و برقرار است همان روح الهی است که در آنان
 متجلی بوده و البته برای روح الهی فنا و مرگ نیست و
 لهذا از آن تعبیر بیغیبت کرده اند در اصول کافی حدیث

دیگر در این باره از علی بن اسباط روایت کرده که
 حضرت رضا ع فرموده سبحان الله يموت رسول الله
 ولا يموت موسى قد ر الله معى كما رسول الله ص
 باری این بود معنی حقیقی غیبت که در باره مظاهر
 مقدسه اصطلاحاً استعمال میشود زیرا برای ^{روح} الهی
 که متجلی در مظاهر مقدسه است مرگ و فنا نیست بلکه
 ظهور و غیبت است و در کتاب اقدس کبریا فرموده " ان
 فى ظهورى لحكمة وفى غيبتى حكمة اخرى " و نیز فرموده
 " از اغاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج بحر بیانی "
 و اما راجع باینکه حضرت اعلی جل ذکره وجود
 محمد بن الحسن را اقرار فرموده اند مسئله ای بسیار
 واضحست زیرا مقصود از محمد بن الحسن همان لطیفه
 غیبیه الهیه است که در همه انبیا و اصفیا و اولیاء
 متجلی بود و در حدیث وارد شده که «اولنا محمد اوسطنا

محمد آخرنا محمد کلنا محمد ودر قرآن فرموده: **لَا نُفَرِّقُ**
بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ، بنا براین اقرار بوجود محمد بن
الحسن عبارت از اقرار بجلوه الهی و تجلی روح الهی
در مظاهر مقدسه است که در آن دوره در هیکل حضرت
ربّ اعلیّ جلّ ذکره تجلی بود و مقصود از اینکه فرموده
تفسیر سوره یوسف از نزد محمد بن الحسن بمن داده
شده همانا روح الهی است که تجلی در آن مظهر
حقیقت بوده است و چون آن روح الهی در آن دوره
با اصطلاح شیعه بمحمد بن الحسن نامیده میشود
لهذا وجود او را اقرار کرده و خود را باب او دانسته
همانطور که در صلاة اسلام هشت که اشهد ان محمدا
عبده ورسوله و حضرت رسول ص خودشان این جمله
را میفرمودند حضرت اعلیّ هم خود را مظهر آن نقطه

معروف بوده است ، جمالقدم واسم اعظم جلّ جلاله
در لوح مبارک معروف بجواهر الاسرار در این خصوص
در جواب سائل چنین فرموده اند قوله تعالی :
وَكَلَّمَا سَمِعْتَ فِي ذِكْرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ رُوحَ مَنْ فِي
الْحَجِّجِ الْاَرْوَاحِ فَتَدَاهِ حَقَّ لَارِيبٍ فِيهِ وَاَنَا كَلَّمْتُ بِهِ مَوْقِنُونَ
وَلَكِنْ ذَكَرُوا اِثْمَةَ الدِّينِ بَاثَةً كَانَتْ فِي مَدِينَةِ جَابَلِقَا
وَوَصَفُوا هَذِهِ الْمَدِينَةَ بِاَثَارِ غَرْبِيَّةٍ وَعَلَامَاتٍ عَجِيبَةٍ وَاَنَّكَ
لَو تَرَيْتَ اَنْ تَفْسِرَ هَذِهِ الْمَدِينَةَ عَلَيَّ ظَاهِرَ الْحَدِيثِ لَنْ
تَقْدِرَ وَلَنْ تَجِدَهَا اَبَدًا اِنَّكَ لَو تَفْحَصُ فِي اَقْطَارِ الْعَالَمِ
وَاطْرَافِ الْبِلَادِ لَنْ تَجِدَهَا بِاَوْصَافِ التِّي وَصَفُوها مِنْ
قَبْلِ وَلَوْ تَسِيرُ فِي الْاَرْضِ بِدَوَامِ اَزَلِيَّةِ اللّٰسِ وَبِقَاءِ سُلْطَنَتِهِ
لَاِنَّ الْاَرْضَ بِتَمَامِهَا لَنْ تَسْعَهَا وَلَنْ تَحْطِهَا وَاَنَّكَ
لَو تَدَلَّنِي اِلَى هَذِهِ الْمَدِينَةِ اَنَا اَدُلُّكَ اِلَى هَذِهِ النَّفْسِ
الْقَدْسِيَّةِ الَّتِي عَرَفُوهُ النَّاسُ بِمَا عِنْدَهُمْ لَا بِمَا عِنْدَهُ وَلَمَّا

انت لن تقدوطى ذلك لا بدلك التأويل فى هذه
الاحاديث والاخبار المرويه عن هؤلاء الانوار ولما
تحتاج الى تأويل فى هذه الاحاديث المرويه فى ذكر
هذه المدينة المذكوره كذلك تحتاج الى التفسير فى
هذه النفس القدسيه ولما عرفت هذا التأويل
لن تحتاج الى التبديل ولا غيره ثم اعلم بانها لما كان
الانبياء عليهم روح ونفس واسم ورسم واحد وانك بهذا
العين لترى كل الظهورات اسمهم محمد وآبائهم حسن
وظهروا من جابلقا قدرة الله وظهروا من جابلقا رحمة الله
وجابلقا لم يكن الا خزائن البقا فى جبروت السماء
ومدائن الغيب فى لاهوت الغلاء وتشهد بان محمد
بن الحسن كان فى جابلقا وظهر منها ومن يظهره الله
يكون فيها الى ان يظهره الله على مقام سلطنته وانا
بذلك مقرون وبكلهم مؤمنون وانا اختصرنا فى معانى

جابلقا فى هذا المقام ولكن تعرف كل المعانى فى
اسرار هذه الالواح لتكون من الموقنين ولكن الذى
ظهر فى الستين لا تحتاج فى حقه لا التبديل ولا التأويل
لان كان اسمه محمد وكان من ابنا ائمة الدين اذن -
يصدق فى حقه بانه ابن الحسن وهذا معلوم عند
جنابك ومشهور لدى حضرتك بل انه خالق الاسم
ومدعه لنفسه لو انتم بطرف الله تنظرون انتهى
سخن باينجا كه رسيد بنده عرض كردم اگر اجازت
بفرمائيد امروز سخن را ختم كنيم ، قرار ملاقات مجدد
در روز بعد شد و رفقا از آنجا خارج و در شهر برگردش
پرداختيم از جمله در صحن عتيق بزيارت آرامگاه
منوچهرخان معتقد الدوله رفتيم اگر در صحن مزبور
در ضلعى كه وارد شد رسد فيضيه ميشويم طوري بايستيم
كه پشت به مدرسه فيضيه و روبرو قد مظهر بايستيم در

طرف چپ خود و در ضلع دست چپ حجره سوم مزار
منوچهرخان است که چند نفر دیگر هم در آنجا مدفونند
قبر منوچهرخان در وسط اطاق است و برجسته است
و سنگ مرمر دارد و بالای قبر در دیوار نقش و تصویر او
آویخته است البته تصویر قلمی است و در مجلد پنجم
عالم بهائی گراوران تصویر موجود است، بر سر مزار
زیارتنامه ای را که از قلم میثاق الهی در باره سید
الوزراء منوچهرخان نازل شده خواندیم و بنص مبارک
چند شمع روشن کردیم و از درگاه الهی طلب حصول
حوایج نمودیم اصل زیارتنامه و لوح مبارک مرکز میثاق
جگ نشانه در کتاب آیام تسعه نوشته ام در آرامگاه
اغلب بسته است و سیدی پیر کلید در آن بود که احباب
را میشناخت از این راه که نشانه قبر منوچهرخان را از او
میگرفتند و میفهمید که اینها احتمالاً بهائی هستند زیرا

سایر مردم نه منوچهرخان را می شناسند و نه بزیارت
او میروند چند قرانی باو دادیم و مسرور شد ولی در این
ایام آن اوضاع درست رسیدگی نمیشد و قبر رو بخوابی
وویرانی بود لقب معتمد الدوله را در سال ۱۲۴۴ -
ه. ق بعد از وفات میرزا عبد الوهاب نشاط
اصفهانی شاعر معروف در باره فتحعلیشاه که ملقب
بمعتمد الدوله بود خاقان قاجار با عطا فرموده بود
منوچهرخان دارای قدرت و ثروت و مقام عظیم بود
مرکز حکومتش در اصفهان بود و بقسمت اعظم ایران
از طرف خاقان حکمش جاری بود قبل از منوچهرخان
چند نفر دیگر لقب معتمد الدوله داشتند و بعد از او
هم نیز بعضی همین لقب را داشتند در مجلد
وحید سال هشتم شماره ۸۶ چنین آمده که از جمله
معتمد الدوله ها یکی میرزا عبد الوهاب خان اصفهانی

شاعر دوره فتحعلیشاه است که لقب معتمد الدوله
 داشت اصلاً اصفهانی است و علاوه شاعری رئیس
 دفتر مخصوص خاقان هم بوده و نمایندگی خاقان
 ترکستان و افغانستان رفته و فاتش در سال ۱۲۴۴
 هـ . ق بوده ، دیوان اشعارش معروفست و کتاب
 گنجینه معتمد از اوست این کتاب را میرزا عبد الباقی
 اعتضاد الاطباء چاپ کرد و محمد زمان خان قاجار
 قویونلو متخلص بمنتصف و متوفی بسال ۱۲۶۴ هـ . ق
 در تاریخ فوت نشاط گفته (از قلب جهان نشاط
 رفته) ۱۲۴۴ هـ . ق . نشاط در اواخر عمر انزوا
 گزید و قرضهای او را خاقان مغفور پرداخت و آنهاکه
 بعد از منوچهر خان لقب معتمد الدوله داشتند
 بنحو اختصار بقرار ذیل هستند :

۱ - حاجی فرهاد میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه

متولد در ۱۲۳۳ هـ . ق است که در سال ۱۲۷۸
 هـ . ق ب لقب معتمد الدوله معروف شده و نشان
 تمثال همایونی با و داده شد از طرف شاه قاجار
 ناصرالدین شاه حکومت عربستان (خوزستان) و
 فارس و کردستان با و داده شد فرهاد میرزا مانند
 ابونصر فراهی که لغات عرب را بفارسی در کتاب نصاب
 الصبیان آورده لغات انگلیسی را بفارسی آورده است
 و کتاب هدایة السبیل را پس از مراجعت خود از حج
 بیت الله مانند سفرنامه ای نوشته است کتاب قمقام
 هم در واقعه کربلا از اوست در سال ۱۳۰۵ هـ . ق
 مرد و او را برده در کاظمین در مقبره ای که خودش
 ساخته بود دفن کردند این همانست که در لوح مبارک
 که بعنوان یا بن الطک حضرتک را یتنی . . . شروع
 میشود جمال قدم جل جلاله او را مخاطب فرموده

وحجت رابا و تمام کرده اند این لوح مبارك بطبع
رسیده است ، باری بعد از مرگش لقب معتمد الدوله
به پسرش اویس میرزا داده شد و قبل از آن ملقب
باحتشام الدوله بود تولد وی در سال ۱۲۵۵ هـ .
ق بوده مشارالیه در سفر اول ناصرالدین شاه
بارویا در سال ۱۲۹۰ هـ . ق همراه شاه بود و از
سال ۱۳۰۵ هـ . ق تا سال ۱۳۰۶ هـ . ق والی
فارس بود و در سال ۱۳۱۰ هـ . ق مرد و اورا ^{ظمین} بکا
برده در مقبره خانوادگی دفن کردند بعد از اویس
میرزای مزبور لقب معتمد الدوله به برادر کوچکش
عبد العلی میرزا داده شد مشارالیه در دوره حیات
برادرش لقب اورا که احتشام الدوله بود گرفته بود
مردی بی کار و خانه نشین بود و بعد از وفات اویس
سلطان جنید میرزا ملقب بمعتمد الدوله شده تولد

وی بسال ۱۲۹۰ هـ . ق بوده و در سال ۱۳۳۸
هـ . ق که حاکم استرآباد (گرگان) بوده بر اثر
ابتلای بدرد و مرض قلبی خود را کشت و انتحار کرد
بنابرین در خانواده فرهاد میرزا چهار نفر ملقب
بمعتمد الدوله بوده اند اسمعیل میرزا پسر ظل-
السلطان پسر ناصرالدین شاه نیز لقب معتمد الدوله
داشت و در سال ۱۳۳۸ هـ . ق در اصفهان وفات
کرد روزنامه اطلاعات شرحی از حسن اخلاق و فطرت
نیک اونوشته است بعد از او دیگر کسی لقب معتمد الدوله
نداشته است ، اما منوچهرخان معتمد الدوله که نام
خود را بر اثر ایمان و فد اکاری در راه حضرت اعلی جلال
ذکره مخلد ساخت اصلاً اهل گرجستان بود و در دوره
فتوحات آقا محمد خان قاجار در آنحد و اسیر شد در
هر حال مشارالیه یکی از رجال مهم در بار فتحعلیشاه

بود و در دوره محمد شاه هم چندی بر سر کار بود
ابتدا در جزو خواجگان حرم سرا بود و بتدریج بر
اثر هوش و ذکاوت و درستگاری بمقام خواجه باشی
و مقام ایچ آقاسی (رئیس تشریفات سلطنتی) و بعدا
بمقام ایشیک آقاسی (وزیر دربار) رسید فتحعلیشاه
اورا بعنوان مشاور و معاضد شاهزادگان که بحکمرانی
بلاد تعیین میکرد میفرستاد و مشارالیه بگیلان و
اصفهان رفت و حاکم مطلق بود و در دوره محمد شاه
بوزارت فیروز میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه
تعیین شد و همراه او بفارس رفت و حسین علی میرزای
فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
را قلع و قمع نمود و خدمات مهمی انجام داد و عاقبت
بسال ۱۲۶۳ هـ . ق در اصفهان وفات فرمود
و جسد او را در ریلده قم در آرامگاهی که برای خود

ساخته بود دفن کردند کتاب نبوت خاصه بتقاضای
او در اصفهان از قلم مبارک حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره
صادر و نازل شد ، شرح حالش در تاریخ نبیل مسطور
است و عظمت و مقامش ثابت میرزا محمد جعفر مذهب
اصفهانی کتاب (مدایح معتمد) را بنام او تألیف
کرده و منتشر است در ریحیق مختوم شرحی درباره آن
بزرگوار نوشته ام مراجعه فرمائید ، در ظهور الحق
مرحوم فاضل مازندرانی هم شرحی درباره آن نوشته
است . بعضی میگویند غیر آنچه ذکر شد یک معتمد
الدوله دیگر هم بوده که بعد از منوچهرخان همین
لقب را داشته است و او عباس قلی خان جوان شیر—
از افشار فتحعلیشاه است که در دوره ناصرالدینشاه
وزارت عدلیه را داشته و بعد از او هم برادرش محمد خان
جوانشیر معتمد الدوله بوده است (مجلد وحید شماره

۸۶ ص ۱۹۳ - ۱۹۶) باری از آنجا سر قبر مرحوم
 میرزا ابوالقاسم معروف بمیرزای قمی رفتیم که صاحب
 قوانین الاصول و مردی زاهد و مورد احترام فتحعلیشاه
 بوده است ، آقا جمال بروجردی معروف به پیرکفتار
 نوه دختری میرزای قمی است گاهی شعر هم میگفته
 ولی در نهایت سستی و رکاکت از جمله خطاب بنهر فرات
 فرموده است ؛ ای فرات آیارود سبط پیغمبر از جهان
 تشنه و توسیر گردانی ز آیت انس و جان ، ای چراطوفان
 نکردی تا کنی غرق بلا ، سرکشان راتا که طوفانی زخونها
 شد روان ، اصل این اشعار ترجمه از قصیده ای عربی
 است که از شعرای عرب گفته بود و تا آخر بهمین منوال
 رکیک و سست است ، میرزای قمی در سال ۱۲۳۱ هـ
 ق . وفات فرمود سنش هشتاد و یکسال بود و در قم
 مدفون شد محل قبرش در وسط قبرستان عمومی وسط

شهر بود که حالا آن محل و قبرستان بیابان ملی تبدیل
 شده و مزار او را با گنبد کاشی محفوظ نگاه داشته اند
 و مصرع (از اینجهان بجنان صاحب قوانین رفت)
 ماده تاریخ مرگ اوست شرح احوالش و تألیفاتش در روضات
 الجنات علامه خوانساری و ریحانة الادب مدرس تبریزی
 و سایر کتب معروف ثبت است وجه تسمیه ی قم را قبلاً
 ذکر کردیم که پیغمبر در شب معراج بشیطان فرمود قم
 این حدیث را مجلسی در بحار الانوار مجلد چهار
 آورده و در مجلد ششم حدیثی ذکر کرده و در وصف و
 تمجید مردم قم احادیث عجیبه بسیار آورده در جلد
 چهاردهم که معروف بسماء و العالم است از اینگونه
 سخنان بسیار است فی المثل . . فی الروایات ان للجنة
 ثمانية ابواب واحد منها لاهل قم (سفينة البحار)
 و نیز حدیث لولا القمیون لضاع الدین (سفينة البحار)

ونیز مفاخر اهل قم کثیره (سفینه البحار)
 حضرت رضا علیه السلام به قم وارد شده اند و توقف
 مختصری فرموده اند (سفینه البحار) و در باره حضرت
 معصومه نیز اخبار بسیار وارد است که در سفینه البحار
 مرحوم محدث قمی در ذیل قسم و سایر کتب مکتوب
 است جمال اقدس ابهی جل ذکره الاعظم نیز سفری
 بشهر قم فرموده اند در لوج مبارک نازل قوله تعالی :
 روزی از روزها قصد ملاقات جده غصن اعظم
 را نمودیم در ایامیکه ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر
 بوده بعد از ورود مشاهده شد شخصی با عمامه کبیر
 نشسته و نفسی هم با او پیوسته از خلف حجاب مخصوصی
 ورقه مؤنه مقدسه تحقیق مینمود از جمله ذکر نمود باید
 بدانیم و فهمیم که جبرئیل بالا تراست یا قنبر امیر
 المؤمنین این مظلوم با آنکه بیلوف ظاهر نرسیده بود

بسیار تعجب نمود از عقل آن دو غافل بعد از
 توقف چند دقیقه این مظلوم ذکر نمود اگر جبرئیل آن
 است که در کتاب صبین میفرماید نزل به الروح الامین
 علی قلبك، آقای قنبر هم در آن مقام نبوده و هنگامی
 هم که توجه بارض قم نمودیم همین شخص در آن ارض
 موجود انتهی (اشراقات ص ۳۹) در نزد یک
 نم محلی است بنام جملران که معروفست حضرت قائم
 موعود گاهی با آنجا تشریف میآوردند و چاهی هم در آنجا
 حفر کرده اند کم عمق که میگویند حضرت از آن چاه
 بیرون میآیند و بهمان چاه هم میروند و مردم شبهای
 جمعه در آن مسجد که چاه در آنجاست تا صبح بدعا
 میگذرانند و از بس عریضه بحضرت مینویسند و در میان
 آن چاه می اندازند هر روز مقداری نامه جمع میشود که
 مستخدم رند آنجا همه را جمع میکند و میسوزاند و گاهی

هم بر حسب اقتضا جوابی از آن چاه در کاغذ با خط
 سبزرنگ بنام یکی از شیعیان بیرون میآید من خود م
 یک هفته در آن محل و آن مسجد جمگراں از بیم و خوف
 مردم عوام که قصد قتل مراد داشتند متوازی بودم و
 شاهد احوال میشدم و بالباس مبدل بسر میردم و علت
 آن بود که جمعی از طلاب مرا حکمی و فلسفی و خارج
 از دین می پنداشتند و بالاخره بمرحوم حاجی شیخ
 عبد الکریم حائری یزدی که مرجع انام بود استناد م
 بود پناه بردم و قصیده ای در مدح او گفتم و در مسجد
 بالا سرپس از تمام شدن نماز جماعت شیخ مرحوم آن را
 در حضور هزاران نفر مردم که بشیخ اقتدا میکردند
 یصدای بلند خواندم و شیخ مرحمت فرمود و مرا مسلمان
 کامل العیار معرفی کرد و دیگرید خواهان نتوانستند
 چیزی بگویند و این وقایع در سال ۱۳۴۰ ه . ق

اتفاق افتاد که تا امروز بیش از پنجاه سال میگذرد
 بعضی از ابیات آن قصیده مدحیه که بسبب قآنسی
 گفته بودم این بود که در خاطر من هنوز مانده
 خدا یگان جهان درین خود نمود تمام
 بفرورد و ملت واقبهال مقتدای انام
 سدید دین شرف دولت آفتاب کرم
 جمال ملت آسایش خواص و عوام
 جهان فضل و هنر سایه خدای کریم
 (اشاره باسم حاجی شیخ است که عبد الکریم بود)
 تا آنجا که :
 بود چو دریا چو کفش همواره در
 (اشاره بکتاب درر الاصول حاجی شیخ بود که در فن
 اصول تألیف فرموده و همان را تدریس میفرمود) تا آنجا
 که گفتم :

سوی مد یحه توطیع من کند چون روی

زروح قدس معانی بد و شود الهام

از این سبب شده برخلق اشتباه که من

پیبرم بسخن معجز من است کلام

..... الح

در اطراف قم اما مزاده ها بسیار است که بعضی را که -

نزد یک بود دیدیم باری آن روز و آن شب گذشت روز

بعد حسب الوعدہ بمنزل دوست قدیمی جناب آقای

م . ت . رفتیم وارد شدیم و مشاهده شد که چند نفر

دیگر هم از هم ردیفان آقای م . ت . تشریف دارند

و دوست ما از آنها هم دعوت فرموده که در بحث ما شرکت

فرمایند نشستیم و بعد از طی تعارفات رسمیه دنبال

بحث در بیروز آغاز شد مراد آن وقت یاد آمد از فرمایش

جمال اقدس کبریائی که فرموده " انا نعلم الذین

اراد والتبلیغ وثوید هم بجنود العلم والعرفان انا

کنا قادرین " توجه بساحت کبریا کردیم و گفتگو آغاز

شد آقای م . ت . فرمود که شما در بحث روز قبل

راجع بتولد قائم موعود و درباره نرجس مادر آنحضرت

سخنانی فرمودید از جمله آنکه مشارالیهها ساسی متعدد

داشته و از جمله آنکه در جنگ بین مسلمین و رومیان

اسیر شده و در آن اوقات جنگی نبوده و . و . و . گفتیم

صحیح است ، و همه اینها در لیلست که داستان تولد

موعود و غیبت و غیره اساسی ندارد و در دوره وفات امام

حسن عسکری که بدون فرزند وفات یافتند بزرگان

شیعه برای حفظ شیعیان که گرفتار شتت عقیده شده

بودند آن داستان را ساختند و ناحیه مقدس سرد آ

را درست کردند و چهار نفر را برترتیب نایب خاص و باب

آنحضرت قرار دادند و هر روز توقیعی بنام آنحضرت

صادر میکردند و چون دوره غیبت صغری هفتاد سال
طول کشید و امامی ظاهر نشد برای حفظ شیعه
اعلان کردند که غیبت کبری واقع شد و دیگر امام را
ظهوری نیست تا وقتی که خدا بخواهد و علی بن محمد
سمری توقیعی صادر کرد بنام امام غایب که قد وقعت
الغیبة الکبری و جمعی مانند حلاج و شلمغانی که منکر
این مدعی شدند و حقیقت را آشکار کردند زمامداران
شیعه آنانرا تکفیر کردند و بقتل رسانیدند
یکی از حاضرین سخن ملاحظه کرد و فرمود " همانطور
که فرمودید ماد را امام زمان را با سامی مختلفه خوانده
و این موضوع را میتوان چند جور توجیه کرد اول آنکه
خانه حضرت عسکری سخت تحت نظر قرار گرفته بود
و ولادت امام غایب بطور پنهانی انجام گرفت و هیچ
کس نمیدانست امام عسکری از دواج کرده یانه و کدام

يك از زنانی که در خانه حضرت بودند یا آمد و رفت
داشتند همسر آنجناب میباشند بهمین جهت بعد
که شنیدند امام زمان متولد شد هر کسی گمان میکرد
فرزند یکی از آن بانوان بوده است
دوم - معمول بوده که دختران را از سنین کوچکی
تا هنگامی که شوهر میکردند بچندین نام میخواندند
پدرینامی میخواند مادرینامی دیگر آشنایان اسم
دیگری روی آنها میگذاشتند و تازه بخانه شوهر که
میرفت شوهر و پدر و مادر شوهر و عمه و خاله و غیره گاهی
هر کدام او را نظریتناسب اندام و زیبایی و رعنائی یا
ملاحظت و سفیدی و شیرین زبانی و فریبی و لاغری و غیره
بنامی میخواندند و نام اصلی هم محفوظ میماند
بخصوص که عروس نژاد دیگر و پیرو کیش یا اهل کشور
دیگر و زبان دیگری داشته باشد . (موعود بیکه جهان

در انتظار اوست ص ۱۸۳) عرض کردم این ها که
فرمودید بقول خودتان تصور است و حقیقت ندارد و
صرف توجیه است حضرت عسکری زوجه رسمی نداشتند
و چند کینزد داشتند که اسامی آنها در هیچ کتابی و تار^{بخشی}
نیده نشده و عده آنها هم ذکر نشده است و همه
راویان شیعه نوشته اند که همان کنیزک که مادر
موعود بود بچند اسم خوانده شده است و هیچ یک
نگفته اند که آنها اسامی سایر کنیزکان بوده و بعد از
تولد امام و آشکار شدن راز تولد بقول شما هر کس مادر
او را یکی از کنیزکان امام عسکری دانسته شما در این تصور
تنها هستید و دیگران گفته اند که همه اسامی راجع
به همان کنیز رومی است که گاهی ملیکه و گاهی نرجس و
گاهی اسامی دیگر داشته است ، و هر کدام خواستند
این مسئله را طوری بقول شما توجیه کنند فی المثل

شیخ عباس محدث قمی که از راویان حدیث و عالمان
شیعه است در سفینه البحار فرموده قوله :
كانت نرجس ام الحجة ع ملیکه بنت پشوعا ابن قیصر
ملك الروم و انها من ولد الخواریین تنسب الی
شمعون و صی المسیح و كانت تعرف الخ و تعرف
لغة العرب و لما سرت سمّتها نرجس لثلا يعرفه
الشیخ الذی وقعت الیه و لما اعتراه من النور و الجلاء
بسبب الحمل المنور سمیت صقیلا و لما ولدت ابنها
سّمّ ع علیها الخ
ملاحظه فرمائید که چه تهوراتی در باره تسمیه مشار
الیها با اسامی مختلفه کرده اند ولی فقط برای دو اسم
راهی یافته و برای بقیه اسامی چیزی نگفته اند
از این گذشته نفهمیدم چرا امام حسن عسکری تحت
نظر قرار گرفته بود زیرا پدر آنحضرت امام هادی ع تا

سال ۲۵۴ هـ . ق زنده بودند و امام مشهور و معروف
شیعه بودند و در حقیقت آنحضرت باید تحت نظر باشد
چنانچه بود و آنحضرت را خلیفه عباسی بسامرا تبعید
کرده بود و حضرت عسکری در آن اوقات جوانی بود
۲۲ ساله تقریباً ولی از او واهمه ای نداشت که تا
این درجه تحت نظر قرار بگیرد که حتی از حیث ازدواج
هم تحت نظر باشد قطع نظر از آنکه آنحضرت هیچوقت
در عمرش زوجه رسمی نداشتند و فقط چند کنیز داشتند
و کنیزان او چراباید تحت نظر باشند و بعد از وفات امام
هادی ع و وفات حضرت عسکری هم خلیفه در صدر
تحقیق برآمد و حتی کنیز آنحضرت را آورده در نزد خود
زیر نظر داشت و معلوم شد که اصلاً حسن عسکری از هیچ
يك از کنیزکان فرزندی نداشته و ماترك امام رابین
مادر او پدرش جعفر تقسیم کرد بشرحی که کلینی مرحوم

در اصول کافی روایت کرده شما همه این وقایع و حقایق
را که علمای بزرگ گفته اند بکناری میگذارید و خیال
خود توجیه میفرمائید و تصوراتی اظهار میفرمائید که ما
انزل الله بهامن سلطان ، اما توجیه دیگر سرکار که
فرمودید هر دختری در خانواده خود چند اسم دارد
پدر او را با اسمی میخواند و این هم
تصوری بیش نیست چرا برای چه باید اینطور باشد
و فقط درباره طیکه این توجیه درست است از کجا
میتوان این توجیه را درست دانست آیا بواسطه
تناسب اندام و زیبایی و رعنائی و ملاحظت و شیرینی
زبانی بود که او را که بقول شما از همه انظار مستور
بوده با وجود مستور بودن هر لحظه با اسمی میخواندند
شما که فرمودید او را کسی نمیدید و حتی عروسی پنهانی
صورت گرفت آیا چه کسی مراقب تناسب اندام و

زیبائی و رعنائی او میشد که هر لحظه برای او اسمی
 بتراشد از این گذشته او که نه پدر داشت و نه مادر
 و نه خواهر و نه برادر و عمه و خاله که شما شمرید تا
 متوجه زیبائی و رعنائی او بشوند و هر دم بنامی بر او
 آفرین بخوانند و جمعی هم او را کنیز عرب و مسمیة
 بمریم و امّ خمط و کنیز ملوکه حکیمه دانسته اند دیگر
 چه زیبائی و کدام رعنائی ؟ چه کسی مراقب زیبائی
 و اندام او شده بود که او را با اسمی جدید نامیده بود
 این توجیهاست که فرمودید تصویری بیش نیست و مشکلی
 راحل نمیکند محاضرین بعضی تصدیق و برخی از روی
 تعصب تکفیر فرمودند ناطق قبل فرمود یک توجیه
 دیگر هم احتمال دارد و آن اینست که احتمال دارد
 خاندان امام عسکری نظریوض نامساعدی که در برابر
 دشمنان و بدخواهان داشتند و محدودیتهایی که

کار آگاهان مرد و زن برای آنان بعمل میآوردند و کاملاً
 مراقب زنان منتسب بآن خانواده بودند آن بانسوی
 عالیقدر را با اسمی متعدد میخواندند تا پس از ولادت
 امام زمان و رحلت حضرت عسکری درست معلوم نباشد
 مادر آنحضرت چه زنی بوده است (موعود ص ۱۸۴)
 عرض کردم این توجیه هم کاری را درست نمیکند ،
 زیرا حسن عسکری در زمان حیات پدر آنقدرها تحت
 نظر نبود زیرا پدرش هنوز زنده بود و امام محسوب
 میشده و او از این گذشته بقول شما رفت و آمد کار آگاهان
 زن و مرد بطوریکه در حدیث تولد هست فائده ای
 نداشت زیرا شما معتقدید که مطابق اخبار تولد امام
 غایب آثار حمل تا هنگام تولد طفل در مادر آنحضرت
 ظاهر نبوده ، علی هذا آنها چه میتوانند بگویند
 غیر از اینکه هیچ يك از کنیزکان امام حامله نیست و

علی‌هذا همه خاندان امام عسکری که فرمودید وضع
 نامساعدی داشتند توجیهی بی دلیل است و تصوری
 بیش نیست و این حدسیات شما حل مشکل نمیکند و سرو
 صورتی بد استان ملیکه نمیدهد، آقای م. ت. فرمود
 شما بروز فرمودید که ملیکه چگونه خود را جزو اسیران
 انداخت و فرمودید که جنگی بین اسلام و روم رخ نداد
 با آنکه بتصریح تواریخ معتبر چند سال متعاقب جنگ
 اسلام و روم اتفاق افتاد و اینک از روی تواریخ برای شما
 میخوانم " (موعودیکه ص ۱۷۹ - ۱۸۰)
 منظور از روم که ملیکه مادر امام زمان منتسب بانجاست
 روم شرقی است که پایتخت آن قسطنطنیه بوده است
 طبق نوشته مورخان اسلامی و از جمله ابن اثیر در -
 سالهای ۲۴۰ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۲۴۸
 ۲۴۹ - ۲۵۳ - هجری جنگهایی میان قوای اسلام

وروم شرقی یعنی ترکیه کنونی بوقوع پیوست و در خلال
 آن اسیرانی از طرفین گرفته و مبادله شد . . . در سال
 ۲۴۷ (جنگهایی میان مسلمانان و رومیان در گرفت
 و غنائم بسیاری بچنگ مسلمانان افتاد در سال ۲۴۸
 بلکه جود سردار مسلمین با رومیان جنگید و طی آن بسیاری
 از اشراف روم اسیر شدند (العرب والروم ص ۲۵۲)
 ابن اثیر نیز در حوادث سال ۲۴۹ ه . مینویسد در
 جنگی میان مسلمانان بسرکردگی عمر بن عبد الله اقطع
 و جعفر بن علی صائغه و رومیان روی داد که شخص قیصر
 هم در آن شرکت داشت اگر این بانسود ر
 سال ۲۴۸ ه . که قوای خلیفه بغداد با روم شرقی
 جنگید و اسیرانی از آنها گرفت اسیر شده با سال ه .
 مصادف با سیزدهمین سال توقف حضرت هادی در
 سامره و شانزده سالگی امام عسکری است که در سال

۲۳۲ هـ . متولد شده بود (موعود بیکه . . . ص ۱۷۹ -

۱۸۰) .

طاهر شروع بسخن کرد وگفت از بیانات سرکار

استفاده کردم ؛ اولاً - معلوم نیست

که مقصود از روم روم شرقی باشد و این حدس سرکار

است ، ثانياً - فرمودید که در سالهای متعدد جنگ

میان مسلمین و روم در گرفت و خود شما سال ۲۴۸ را

انتخاب فرمودید و اسارت ملیکه را در این سال

احتمال دادید زیرا از سالهای دیگر که ذکر کردید

برای این منظور نمیتوان سر رشته ای بدست آورد و خود

شما فرمودید که ابن اثیر هم باین معنی اشاره کرده

و راجع بسال ۲۴۹ هـ . فرمودید که ابن اثیر نوشته

است ولی با اینهمه شما سال ۲۴۸ هـ . را انتخاب

فرمودید و اسیری ملیکه را در آن سال مناسبتر

دانستید اینک تاریخ ابن اثیر در کتابخانه جناب

آقای م . ت . موجود است بخوانیم و ببینیم درباره

سال ۲۴۸ و سال ۲۴۹ هـ . چه نوشته است .

طاهر کتاب ابن اثیر را از آقای م . ت . گرفت

و محل منظور را با ذکر و معین عبارات ابن اثیر را در ذیل

سال ۲۴۸ و ۲۴۹ هـ . چنین خواند قوله :

ثم دخلت سنة تسع واربعمين ومائتين (۲۴۹) ذكر

غز والروم وقتل على بن يحيى الارمنى فى هذه السنة

غزا جعفر بن دينار الصائفة فافتح حصنا ومطامير

واستازنه عمر بن عبید الله الاقطع فى المسير الى بلا

الروم فاذن له فسار فى خلق كثير من اهل مطيه

فلقيه الملك فى جمع عظيم من الروم وهم خمسون والفا

وقتل عمرو ممن معه الفان من المسلمين فى منتصف

رجب فلما قتل عمر بن عبید الله خرج الروم الى الثفور

الجزريه وكتبوا عليها وعلى اموال المسلمين وحرّمهم
 فبلغ ذلك على بن يحيى وهو قافل من ادمينية الى
 ميفارقين في جماعة من اهلها ومن اهل السلسلة
 فنفز اليهم فقتل في نحو من اربعة مائة رجل في شهر
 رمضان انتهى .

ملاحظه بفرمائيد در اين جنگ که ذکر کرده بسال
 ۲۴۹ همانا ذکر کشته شدن علی بن یحیی ارمنی
 و غلبه رومیها بر مسلمین و قتل بیش از ده هزار نفر مسلمان
 و غارت در اراغی و تصرف در حریم و ناموس مسلمین است
 و عده رومیان در این جنگ پنجاه هزار نفر لشکری بود
 و عمر بن عبید الله اقطع و ده هزار نفر از همراهانش نیز
 در این جنگ کشته شدند و مغلوب رومیان گردیدند
 و ابتدا کوچکتر غلبه و فتحی در این سال و در این جنگ
 نصیب مسلمین نشده بنابراین در استان اسیر شدن

ملیکه دختر قیصر (یا نواده پسری قیصر یا برادرزاده
 قیصر) در چنین جنگی محال و ممتنع بوده زیرا رومیان
 غلبه کردند و کشتند و غارت مال و ناموس مسلمین نمودند
 در یگردی در ماه رمضان و قایع سال ۲۴۹ هـ . در این اثیر
 واقعه ای که دلیل جنگ روم و اسلام باشد وجود
 ندارد ، آری در همین سال محمد حکمران اندلس
 (که ربطی بروم شرقی ندارد) پسرش را بالشکری
 بجنگ فرنگیها فرستاد و شهر الیه تسخیر نمود و
 فرنگیان را شکست داد و غنیمت بسیار از فرنگیها بجنگ
 آورد که البته ربطی بقیصر روم ندارد ، قیصر روم کجا و
 فرنگی کجا ، روم شرقی کجا ، و اندلس کجا ، اما وقایع
 سال ۲۴۸ هـ . را بخوانیم و بینیم که آنچه را شما از
 وقایع این سال مورد نظر و تکیه گاه خود مقرر فرمودید
 چه بوده و چنانکه فرمودید آیا ملیکه در این واقعه

اسير شده ؟ آيا اصلاً واقعه ای روی داده ؟ اينك
عبارت اين اشير در ذيل وقایع سال ٢٤٨ هـ . قوله :
ثم دخلت سنة ثمان واربعمين ومائتين (٢٤٨) .
(ذكر غزاة وصيف الروم)

في هذه السنة اغزى المنتصر وصيفا التركي الى بلاد
الروم وكان سبب ذلك انه كان بينه وبين احمد بن
الخصيب شحنا وتباغض فحرض احمد بن الخصيب
المنتصر على وصيف و اشار اليه باخراجه من عسكره
الغزاة فامر المنتصر باحضار وصيف فلما حضر قال له
قد اتانا نحن طاغية الروم انه اقبل يريد الشفر وهذا
امرا يمكن الا مساك عنه ولست آمنه ان هلك كل ما مر
به من بلاد الاسلام ويقتل ويسبي فاما شخصت انت
واما شخصت انا فقال بل اشخص انا يا امير المؤمنين
فقال لا احمد بن الخصيب انظر الى ما يحتاج اليه و

صيف فآته له فقال نعم يا امير المؤمنين فقال مانعم ؟
قم الساعة وقال لوصيف مركاتك ان يرافقه على ما
يحتاج اليه ويلزمه حتى يفرغ منه فقاما ولم يزل
احمد بن الخصيب في جهازه حتى خرج وانتخب له
الرجال فكان معه اثني عشر الف رجل وكان على مقدمته
مزاحم بن خاقان اخو الفتح وكتب المنتصر الى محمد بن
عبد الله بن طاهر ببغداد يعلمه ذلك ويأمره ان
ينتدب الناس الى الغزاة ويرغبهم فيها و امرو صيفا
ان يوافي ثغر ملطية وجعل على نفقات العسكر
والمغانم والمقاسم ابا الوليد الحريري السجلى
ولما سار وصيف كتب اليه المنتصر يامره بالمقام بالشفر
اربع سنين يفزوفى اوقات الغزو منها الى ان يأتيه
رايه انتهى
خلاصه آنچه ذكر شد اينست كه در دوره خلافت منتصر

عباسی وصیف ترك که غلامی بود و برامورد ولت و طلت
بتدریج تسلطی یافته بود مورد بی مهری و خشم و
عداوت احمد بن الخصیب که از رجال مهم دربار بود
قرار گرفت احمد از منتصر خلیفه خواست که وصیف را
ببهبانه ای از خالت درامورد ربارد و بنگام
جهاد او را مأمور فرماید منتصر وصیف را احضار فرمود
و گفت از قرار اخباریکه به ما رسیده فر ما تروای روم خیال
دارد بسرحدات اسلام هجوم کند و ممالک اسلامی
را تسخیر نماید و این امریست مهم و از آن میترسم که
بد یار اسلام بتازد و آنچه بر سر راه او باشد محو کند
و خراب سازد آرام نمیتوان نشست یا توحاضر باش
که بروی و از اسلام دفاع کنی و یا من شخصا خواهم
رفت وصیف گفت من خود میروم ای امیر المؤمنین منتصر
با احمد بن الخصیب فرمود ببین هر چه برای وصیف

مورد احتیاج است فوراً آماده فرما احمد گفت بسیار
خوب ، خلیفه فرمود بسیار خوب یعنی چه ؟ فوراً
برخیز و بتهیه لوازم سفرو وصیف بپرد از و بوصیف فرمود
که کاتب و منشی خود را مأمور ساز تا با احمد در مسئله
تهیه لوازم همراهی کند هر دو بکاربرد اختند و احمد
وسائل را تجهیز کرد تا وصیف عزیمت نمود و وازده
هزار نفر مردان جنگی همراه داشت مزاحم بن خاقان
برادر فتح در مقدمه سپاه وصیف قرار گرفت ، منتصر
خلیفه داستان عزیمت وصیف را بالشکریان برای حاکم
بغداد محمد بن عبد الله بن طاهر بنگاشت و او را از
ماوقع مطلع ساخت و با و فرمان داد تا ندای جهاد در
دهد و مردم را بجهاد تحریص کند و بوصیف دستور
داد که در سرحد مطیبه (شهری بود در کنار فرات
در سرزمین ترکیه - المنجد) مقام کند و او را آن منطقه

راقبضه نماید و ابوولید حریری را فرمان داد زمام
 مخارج سپاه و حساب مخارج و غنائم را عهده دار شود
 و خلیفه نیز بوصیف دستور داد که مدت چهار سال
 در نقطه سرحدی توقف کنند و در موقع چهار بهار
 پدید آید تا وقتی که فرمان جدید خلیفه بیاورد
 ملاحظه فرمائید که نه جنگی اتفاق افتاد و نه جهادی
 سرگرفت نه اسلام غلبه و هجوم کرد و نه رومیان مغلوب
 و اسیر شدند این فقط توطئه و بهانه ای بود که منتصر
 خلیفه حسب خواهش احمد الخصب دستاویز کرد
 تا وصیف را بآن بهانه از مرکز حکومت بگوشه ای از
 سرحدات تبعید نماید ، زیرا احمد بشرحیکه ذکر شد
 عداوت شدیدی با وصیف داشت ، وصیف و صفا که از
 مالیک ترک بودند بتدریج در دربار خلفای عباسی
 نفوذ داشتند و در همه کار در حالت میگردند و حتی در

انتخاب خلفاء هم در حالت داشتند و شاعر درباره آنها
 گفت :

خليفة في قفص بين وصيف و صفا

يقول ما قاله كما يقول الهمفاء

بهر حال این فقط يك توطئه و بهانه بود که وصیف را
 از مرکز خلافت دور کنند و در تاریخ ابن اثیر به پیچوجه
 اشاره ای نیست که در سال ۲۴۸ جنگی بین روم و
 اسلام بوقوع پیوسته باشد تا کسی اسیر و مقتول گردد
 و قایمی که در ذیل سال ۲۴۸ ذکر میکند ابداً ربطی
 بحصول جنگی بین روم و اسلام ندارد و وقایع مختلفه ایست
 که در آن سال اتفاق افتاده مانند وفات منتصر خلیفه
 بفرمائید این کتاب حاضر است ملاحظه
 فرمائید این بود محلی را که شما بآن متکی بودید و
 ملاحظه فرمودید که ابداً جنگی واقع نشد و استان

صرفاً توطئه و بهانه بود و پس .
 طاهرگفت ، من يك مطلب را هم میخواهم بپرسم و آن
 اینکه اسم اصلی ملیکه ، یا نرجس ، یا مریم ، یا صیقل ،
 یا صقیل ، یا بلغت رومی چه بوده همه این
 اسامی که در کتب مسطور است عربی است ، هیچکس
 جوابی ندارد زیرا در کتب مربوطه از این اسم رومی
 اثری نیست ، بعضی گفته اند نرجس لغت رومی است
 ولی وجود کلمه نرگس که نام گل مخصوصی است و اصل
 آن یونانی است این نظریه را مردود میسازد ، زیرا
 در میان رومیان برای آنها این نام بهیچوجه معمول
 نبوده است و مشابهی ندارد . طاهرگفت سالهای
 دیگر هم که ذکر فرمودید هیچکدام وافی مقصود شما
 نیست اگر وافی بود شما سال ۲۴۸ را انتخاب نمیکردید
 و نمیفرمودید که (اگر این بانود رسال ۲۴۸ هـ . که

قوای خلیفه بغداد با روم شرقی جنگید و اسیرانی از آنها
 گرفت اسیر شده باشد مصادف با سیزدهمین سال
 توقف حضرت هادی در سامره و شانزده سالگی امام
 عسکری است (موعودیکه ص ۰۰۰ ص ۱۸۰) .
 من نمیدانم شما از کجای گفته های ابن اثیر در وقایع
 سال ۲۴۸ هـ . استخراج کرده اید که در این سال
 بین اسلام و روم جنگی شده و روم مغلوب شده و
 اسیران رومی با سارت رفته اند و . و . و . کی ابن اثیر
 این حرفها را زده عین عبارت او را خواندم و همه
 شنیدید ، چرا باید مطالبی را که ابن اثیر اصلاً ننوشته
 باونسبت داد از مردم محقق این رفتار شایسته نیست
 و با این حرفها نمیشود مشکلی را حل کرد مدتی سکوت
 بر مجلس سایه افکند ، یکی از حاضرین فرمود اگر
 بنا باشد که حجت موعود غایب که بعقیده ما حجت

خداوندی در روی زمین است وجود نداشته باشد
و معنی غیبت آن باشد که شما شرح دادید لازم -
میآید که جهان از حجت الله خالی باشد بآنکه
بر حسب نصوص صریحه صادره از حضرت ائمه علیهم
السلام زمین هیچگاه از حجت الهیه خالی نخواهد
بود و گرنه زمین اهل خود را فرو میبرد و خلق جهان
به هلاکت میرسند ، با اصول کافی که از کتب اربعه
شیعه است مراجعه نمائید در کتاب الحجة اصول
کافی بابی هست که ان الارض لا تخلو من حجة و علامه
کلینی سیزده حدیث در این باره نقل فرموده ما
میگوئیم که حجت الله موجود است ولی غایب است و از
انظار مستور است - طاهر گفت در این احادیث که
فرمودید در کتاب کافی روایت است صریحا فرموده اند
که حجة الهیه همواره هست برای آنکه مردم را بحال

و حرام هدایت کند و راهنمای آنها باشد و شما که
فرمودید امام غایب است و باب علم مسدود است و
کسی خدمت او نمیرسد و دوره غیبت کبری است و در
توقیع علی بن محمد السمری است که هر که مدعی شود
در دوره غیبت کبری امام را دیده است دروغ گوست
و کذاب است ، بنابراین چه کسی حلال و حرام مردم
را تعیین میکند و مثل اینست که امامی نیست و فرض
وجود حجة الهیه غایب از انظار در بلاد موهومه
و جابلقا و جابلسا و غیره مشکلی را حل نمیکند ، و عیناً
اشکالی که فرمودید زمین از حجت خالی نیست و بنابراین
فاصله زمانی بین رحلت امام عسکری تا بحال باید
بدون حجت باشد عرض میکنم که اولاً در اصول کافی
در بین احادیث راجع بحجت که اشاره فرمودید در
حدیث پنجم این طور روایت فرموده است علی بن

ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابن مسکان
عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلام قال قال ان
الله لم یدع الارض بغير عالم ولولا ذلك لم یعرف الحق
من الباطل . ملاحظه میفرمائید که فرموده عالم
همواره هست و ضروریات مردم رسیدگی میکند و -
بنابراین علمای دین حجت الهیه هستند که همیشه
در بین مردم هستند و چنانکه میدانید حجت بر سه
قسم است حجت باقیه ، و حجت منصوصه ، و حجت
موصوفه ، حجت باقیه که قرآن است همواره در بین
مردم هست و هیچوقت زمین از وجود حجت باقیه خالی
نیست و حجت منصوصه همان ائمه هستند که بوجود
عسکری علیه السلام خاتمه یافت و پس از غروب شمس
ولایت در میان مردم حجت موصوفه زمام دارا مور مردم
هستند حضرت رسول ص فرموده اند «انّی تارک فیکم

الثقلین کتاب الله و عترتی و انّهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض» و ملاحظه میفرمائید که حجت عظیمه و باقیه
ثقل اکبر و قرآن مجید است و ثقل دیگر که عترت پیغمبر
بودند تا مدت ۲۴۰ سال بتبیین احکام و آیات ثقل
اعظم پرداختند و بعد از غروب شمس ولایت امور مردم
بحجت موصوفه راجع شد و قبلا هم شرحی در اینخصوص
گفته شد و معنی حقیقی غیبت تشریح شد و این معنی
یعنی زمام داری حجت موصوفه که علمای دین هستند
تا وقتی ادامه داشت که ظهور مقدس موعود الهی ظاهر
نشده بود و چون ظهور فرمود همه حسابها بسته شد
و از نو حساب جدیدی باز شد هر کس مؤمن شد از اختیار
است و هر کس مؤمن نشد خود را از مواهب الهیه محروم
ساخت ، سخن در اینجا خاتمه یافت - آقای م.ت.
فرمود دوست عزیز شما تا کی در این شهر میمانید عرض

کردم فردا راهم خدمت سرکار میروسیم و بعد مرخص
 میشویم ، قرار فردا داده شد و ما برخاستیم و در شهر
 بسیر و گردش برداختیم ولی جز آنچه قبلاً دیده بودیم
 چیزی دیگری جالب نظر نبود ، روز بعد حسب الوعد
 خدمت آقای م . ت . رسیدیم و چند نفر را در خدمت
 ایشان دیدیم که دیروز نبودند ، آقایان روز قبل همه
 تشریف داشتند بعلاوه چند نفر دیگر که امروز آمده
 بودند ، پس از طی تعارفات رسمیه آقای م . ت .
 بحاضرین فرمود ، آنها که گفتم این آقایان هستند
 مهمان ما هستند اطلاعات جدید دارند ، و من
 خیلی استفاده کردم یکی از آنها که حاضر بودند و به
 آقای ص . از او تعبیر میکنم ، بدون مقدمه دستش
 بمحاسن خود کشید و فرمود حضرت بها^۱ الله در کتاب
 ایقان هنگام استدلال بآیه قرآن مجید از روی عدم

اطلاع آیه قرآن را تغییر داده اند و اشتباه نقل
 فرموده اند ، آیا میشود گرفتار اشتباه در ادعای خود
 صادق باشد ؟ عرض کردم خواهشمندم که آن آیه
 را ارائه بدهید که در کجای ایقان است و کدام آیه
 قرآن مجید را میفرمائید ، آقای ص . کتابی خطی را باز
 کرد و اینطور خواند خود را از بحر البحور
 فیوضات مع ذلك امرچنین واقع میشود که مشهور است
 و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه
 میفرماید " یوم یأتیهم الله فی ظلل من الغمام " .
 آقای ص . گفت این آیه در سوره بقره نازل شده و بعد
 از کیف بزرگ خود قرآنی بیرون آورد و آیه مزبوره را از
 سوره بقره پیدا کرد در قرآن چنین بود " هَلْ یَنْظُرُونَ
 إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلُلٍ مِّنَ الْغَمَامِ . . . بعد از
 قرائت آیه مبارکه ساکت شد و با جبروت تمام گردن

برافراشت و منتظر جواب شد از چهره اش معلوم بود
 که خود را فاتح و منصور میداند از طرفی کتاب ایقان
 در دستش و از طرفی قرآن مجید در دست دیگرش
 و آیه ایقان با آیه قرآن در ظاهر موافق نبود غلبه
 حتمی بود و حجت تمام و هوالد الخصام . رفقاییش
 هم خندان و مسرور بودند و بر مہارت آقای ص . در
 بحث و نقل آفرین میخواندند . آقای م . ت . رو
 ببندہ کرد و فرمود آقا جواب بگو ، دیگران هم سری
 تکان دادند آقای ص . بعضی گفت منتظر الجواب
 بندہ عرض کردم جناب آقای ص . کتاب ایقان کہ
 چند مرتبہ منتشر شدہ و محفل مقدس روحانی ملی
 ایران کہ مرجع بهائیانست آن را نشر داده و برای
 بهائیان رسمیت دارد الآن نزد من موجود است ما
 نسخه هائی را اعتماد میکنیم کہ مرجع مزبور تصدیق

کرده باشد محفل ملی هم در طبع آثار مبارکہ نہایت
 دقت را بخرج میدہد و بانسخہ های مورد اعتماد
 مقابلہ میکند و بعد از اطمینان کامل بطبع آن اقدام
 مینماید اینک در نزد من دو نسخہ چاپی از کتاب
 ایقان مبارک موجود است بیائید ببینیم در این
 نسخہ ها وضع این آیه کہ فرمودید چگونه است ؟
 ہرچہ در این نسخہ ها باشد مورد قبول ماست زیرا
 در ظل اشراف مرجع معین روحانی منتشر شدہ است
 و برای ما از ہر جہت رسمیت دارد بعد کتاب طبع
 بمبئی را کہ در ۱۵۲ صفحہ در دہلی سالہا قبل چاپ
 شدہ با و نشان دارم و آیہ مزبور رسیدگی شد کاملاً
 مطابق قرآن مجید بود یعنی هل ينظرون الا ان
 يأتيهم الله . . . بود این آیہ در این چاپ ایقان
 در د و موضع مذکور است یعنی یکی در صفحہ ۴۶ و

جای دیگر در صفحه ۸۶ چاپ مزبور و در هر دو موضع آیه مبارکه کاملاً مطابق قرآن مجید است و بهیچوجه مخالفتی ندارد بعد چاپ دیگر ایقان را که در مصر بطبع رسیده آورد م و با و ارائه داد م و در هر دو موضع این چاپ هم عیناً آیه مزبوره با قرآن مجید مطابق و موافق بود این کتاب را در مصر مرحوم شیخ فرج الله زکی الکردی با دقت و مقابله کامله طبع کرده و آیه مزبوره در صفحه ۵۸ و صفحه ۱۱۲ مطابق با قرآن است و ابداً اختلافی ندارد . گفتم جناب آقای ص . ملاحظه بفرمائید که آنچه را فرمودید بهیچوجه ارزشی ندارد ما بنسخه خطی شما مجبور نیستیم اطمینان کنیم اگر در نسخه های ایقان موجود که بطبع رسیده و با کمال دقت از طرف محفل ملی و مراجع صلاحیت دار بهائی منتشر شده چنین اختلافی پیدا کردید و آیه

مبارکه با قرآن فرق داشت آنوقت شبهه شما قابل بحث است . قطع نظر از این که بسیار واضح و روشن بود برفرض که آیه مبارکه را در ایقان با اختلاف ذکر کرده باشند از راه نقل بمعنی است . بسیار شده که آیه ای یا سخنی از بزرگان را کسی در تالیفی ذکر کرده و مقصودش نقل عین عبارت نبوده بلکه نقل بمعنی بوده و ایمن بهیچوجه ضرری بجائی نمیرساند در قرآن مجید از قول حضرت مسیح نقل فرموده که مسیح فرمود یأتی من بعدی اسم احمد یعنی مسیح فرمود که پس از من رسولی بنام احمد خواهد آمد . این آیه که در سوره قرآن مجید است البته نقل بمعنی است و مفهوم بیان مسیح نقل شده و گرنه در سراسر انجیل زکری از احمد یا آنکه رسولی بعد از من بنام احمد میآید وجود ندارد و البته نقل بمعنی است نه آنکه

اصل گفتار مسیح نقل شده باشد ، و الا تکذیب
قرآن لازم میآید و از همین جهت مسیحیان در کتب
ردیه خود نوشته اند که محمد العیاز بالله بانجیل
تهمت زده و دروغ بسته زیرا در سراسر انجیل که مورد
قبول مسیحیان است اسمی بنام احمد مذکور نیست
آقای ص . گفت ای آقا . . . این حرفها چیست ؟
انجیل و تورات تحریف شده است . آقای م . ت .
فرمود آقای ص . موضوع را تغییر ندهید و در مسئله
تحریف وارد نشوید بگذارید همان سخن سنابق را
تعقیب کنیم هر چند که جواب آن داده شد و من
عجالتاً بآن جواب که گفته شد تسلیم میشوم و اگر
اجازه بدهید موضوع را از اصل تعقیب کنیم بهتر
است این مناقشات جزئیة تمامی ندارد و اینها هم
میتوانند از اینگونه مناقشات بیشتر و بالا تر بکتاب ما وارد

کنند و عاقبت اینگونه گفتگوها بجائی نمیرسد من عرض
میکم امروز بهیچوجه احتیاجی بتعالیم تازه و کتاب
و شریعت تازه موجود نیست بعقیده من تعالیم قرآن
مجید کفایت میکند اگر همه ما با هم همدست شویم و
اختلافات را کنار گذاریم و متحداً بتبلیغ و نشر قرآن و
اسلام بپردازیم عالم بشر وارد در سعادت موعود میشود
آقایان بهائی که میگویند حضرت بهاء الله احکام جدید
و تعالیم جدید و تازه بی سابقه آورده اند من با کمال
ادب عرض میکنم که چنین نیست این تعالیم را ما هم
در قرآن مجید و احادیث ائمه اطهار ع در ایم بهیچوجه
تازگی ندارد ، بفرمائید ببینیم کدام تعلیم شریعت
بهائی تازه است ؟ بعضی از این تعالیم را فلاسفه
عرب هم گفته اند و قبل از حضرت بهاء الله منتشر شده
و فلاسفه عرب منشأ و مصدر آنها هستند ، موضوع دیگر

آنکه قرآن کتاب آسمانی است و جامع همه احتیاجات بشر تا قیام قیامت است در خود قرآن است که لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین " باید جهان در ظل تعالیم قرآن در آید تا خوشبخت شود و آرامش یابد در قرآن مجید فرموده که رسول الله خاتم النبیین است و همین ما را بس است ، هر چند آقایان بهائی در باره خاتم النبیین سخنان بسیار گفته اند و حضرت بهاء الله هم در کتاب ایقان خاتم النبیین را بنحوی خاص تفسیر فرموده اند و من (م.ت.م) با جناب آقا سید عباس علوی خراسانی که از شاهیر مبلغین بهائی هستند در این موضوع گفتگو کرده ام و بر فرض اینکه معنی خاتم النبیین آن طوری باشد که آقایان بهائی میگویند ضرر بجائی ندارد اینک ما حاضریم و میگوئیم که قرآن مجید دارای همه گونه تعالیم

لازمه برای سعادت بشر است و احتیاجی بظهور جدید نیست و بخصوص که تعالیم بهائی بهیچوجه چیز تازه ای برای مردم نیاورده است و ماهمه این تعالیم را در قرآن واحادیث ائمه داریم مادام که هست چه احتیاجی بظهور جدید و تعالیم جدید است . آقای م . ت . ساکت شد و ببنده نگاه کرد که جواب بگویم حاضرین هم ساکت بودند . بنده عرض کردم آقایان محترم جناب آقای م . ت . م فرمودند که احتیاج بظهور جدید نیست و تعالیم بهاء الله تازگی ندارد و زائد است و کسیرا بآنها احتیاجی نیست که قرآن مجید واحادیث ائمه اطهار شامل همه لوازم سعادت جامعه بشر هست و احتیاجی بکتاب آسمانی دیگر با وجود قرآن نیست آقای م . ت . م فرمود همین طور است . باز هم

میگویم عرض کردم بسیار خوب ما هم عجاله ظهور
 حضرت بهاء الله و تعالیم و احکامش را کناری میگذاریم
 و کاری بآن نداریم و در صد دبر میآئیم که درباره
 فرمایشات آقای م . ت . تحقیق و رسیدگی کنیم
 و ببینیم آیا فرمایش ایشان میتواند مورد قبول ما
 و اهل عالم باشد یا نه ؟ م . ت . گفت البته که
 میتواند باشد " عرض کردم تا بحال آنچه فرموده اید
 ادعا بوده و هنوز وارد مرحله تحقیق نشده ایم حال
 با اجازه شما وارد تحقیق میشویم و رسیدگی میکنیم آیا
 فرمایش جناب شما تا چه اندازه میتواند صحت داشته
 باشد . آقای م . ت . فرمود صد درصد " عرض
 کردم بسیار خوب ، اول از قرآن مجید که شما میفرمائید
 " لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین " شروع میکنیم
 هر چند استدلال شما باین آیه در موضوع اینک که در

قرآن همه چیز و هر رطب و یابس هست درست نیست
 زیرا بفرمایش محققین از مفسرین قرآن مقصود از کتاب
 مبین در آیه مزبوره علم الهی است نه قرآن مجید
 زیرا در صد راین آیه مبارکه سخن از علم الهی و احاطه
 علم خداوند بر جمیع امور جهانست و ابداً سخنی از
 قرآن مجید نیست ملاحظه کنید میفرماید «وعنده مفاتح
 الغیب لا یعلمها الا هو» توجه کنید بحث درباره علم
 حق است که میفرماید کلیدهای اسرار غیب که از چشم
 مردمان جهان مستور است در نزد خداست و کسی
 جز خدا عالم بآن نیست ، ببینید بحث درباره علم
 خدا بغیب است و بعد میفرماید «و یعلم ما فی البُر
 و البحر» یعنی بجمیع آنچه در خشکی و دریا موجود است
 خداوند عالم و داناست ، و بعد فرموده در تأکید
 همین موضوع که «وما تسقط من ورقة الا یعلمها» یعنی

هربرگی از درخت بیفتد خداوند بآن عالم است و بعد میفرماید «ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» یعنی نیست دانه ای در تاریکیهای زمین نیست هیچ ترخشکی مگر آنکه در کتاب علم الهی که کامل و جامع و مبین است موجود است . در این آیه بحث درباره قرآن نیست درباره علم حق تعالی بجمع موجودات جهانست شیخ اسمعیل حقی در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه فرموده : وعنده ای الله تعالی خاصة مفاتيح الغیب ای خزائن غیوبه . . . لا یعلمها الا هو تأکید لمضمون ما قبله . . . وینعلم ما فی البر والبحر من الموجودات . . . وهویان تعلق علمه تعالی بالمشاهدات . . . وما تسقط من ورقة الا یعلمها یعنی یعلم عدد ما یسقط من ورقة الشجر وما یبقی

علیه وهی مبالغة فی احاطة علمه بالجزئیات ولا حبة عطف علی ورقة وهی بالفارسیة (دانه) فی ظلمات الارض ای کائنة فی بطونها ولا رطب عطف علی ورقة ایضا ولا یابس . . . ای ما یسقط من شیئی من هذه الاشياء الا یعلمه الا فی کتاب مبین هو اللوح المحفوظ . . . او هو علمه تعالی . . . الخ شیخ مزبور در ذیل این آیه درباره علم الهی تحقیقات عمیق فرموده و آیه مبارکه را درباره علم الهی دانسته و بهیچوجه موضوع قرآن مجید در بین نیست علامه بزرگ شیعه ملافتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین در ذیل آیه مزبوره فرموده وعنده مفاتيح الغیب ونزد اوست خزینه های غیب . . . لا یعلمها نعیب اند آن را الا هو مگر او یعنی عالم است باوقات آن و یعلم ما فی البر عطف اخبار است از تعلق علم

او بمشاهدات براخبار از اختصاص علم اوسبحانه
 بمغنیات والبحر آنچه در ریاست
 وماتسقط من ورقة ونیفتد هیچ برگگی از درخت الا
 یعلمها مگر میداند آن را و عالم است این
 مبالغه است در احاطه علم اوجزئیات و "لاحبة"
 عطف است بر "ورقة" یعنی نیفتد هیچ دانه ای
 "فی ظلمات الارض" در تاریکیهای زمین
 "ولا رطب" و نه تری "ولا یابس" و نه خشکی "الافی
 کتاب مبین" مگر آنکه ثبت است در کتاب روشن که
 عبارت از علم اوسبحانه است این بدل کل است از
 استثنای اول گاهی که مراد بکتاب مبین علم اوسبحانه
 باشد . . . الخ

ملاحظه فرمودید که بحث از علم الهی است نه قرآن
 مجید و بنابراین نمیتوان باستناد این آیه گفت که

همه علوم و فنون و مسائل جزئی و کلی در قرآن مجید
 ذکر شده ولو اشاره باشد سایر مفسرین هم همین
 مطلب را عموماً تأیید کرده اند و بنابراین استدلال
 آقای م . ت . در باره این موضوع بآیه مبارکه
 مذکوره درست نیست و از این آیه نمیشود نتیجه گرفت
 که قرآن مجید وسائل جمیع لوازم سعادت جهان
 وجهانیان در هر دور و زمان است آقای م . ت .
 فرمود عجالاً تسلیم می شوم باید خودم باصل تفسیر
 مراجعه کنم هر چند شما مضمون در و نفر از مفسرین
 معروف یکی سنی و دیگری شیعه را بیان کردید حال
 در نباله گفتار خود را بفرمائید عرض کردم الحمد لله
 که سرکار در این مجلس تشریف دارید و شخص مطلع
 و بزرگوار و منصفی هستید در باره قرآن مجید و کفایت
 آن از هر جهت برای مردم دنیا تا دامنه قیامت

بیان فرمودید عرض میکنم اگر موافقت فرمائید قرآن مجید را از حیث مطالب و موضوعات مندرجه بدان بررسی کنیم و با اوضاع عالم بطور کلی مقایسه نمائیم فرمود موافقم، عرض کردم قرآن مجید از حیث مطالب و مسائل مندرجه در آن بچند قسمت منقسم میشود يك قسمت شرح احوال انبیاء و رسولان الهی مانند داستان حضرت موسی و حضرت مسیح و انبیاء الهی مانند هود و صالح و ابراهیم و زکریا و یحیی و شرح احوال مریم مادر مسیح بتفصیل و شرح جنلال و عظمت سلیمان و داود و داستان یعقوب و یوسف و عزیز مصر و غیره است و در ضمن این داستانها مطالبی عجیب مانند چهار پیرنده که ابراهیم کشت و گوشتهای آنها را که در هم کوبیده بود بر سر کوهها نهاد و مشاهده کرد که چگونه هر يك زنده شدند

و حیات جدید یافتند و مانند داستان اصحاب کهف که سیصد سال خوابیدند و بعد بیدار شدند و در مرتبه بغار رفته و خوابیدند و داستان عزیز از انبیای بنی اسرائیل که خودش و خورش مردند و بعد از صد سال زنده شدند در حالیکه طعام و شرابش تغییر نکرده بود و قصه سخن گفتن مورچه با سلیمان و نیز سخن گفتن سایر موجودات و از جمله هد هد با آنحضرت و مسخر شدن باد با آنحضرت که بساط و تخت آنحضرت را با آسمان میبرد و مفاد آیه غدوها شهر و رواحها شهر صبح و شام مقدار زیادی مسافت می پیمود و مسئله تکلم عیسی در مهد یعنی سخن گفتن طفل نوزاد در گاهواره و داستان اینکه خداوند بمریم تعلیم فرمود که در جواب اعتراض مخالفین بدروغ بگوید که من روزه دار هستم و سخن نمیگویم

و. و. که گریگویم شرح آن بی حد شود . . . اینها بچه درد آبداری جهان و مردم جهان میخورند ؟ بنده کاری باین ندارم که این داستانها چگونه است و مقصود از آن چیست ؟ قدر مسلم آنستکه آنها در قرآن مجید مندرجست و اهل عالم اگر همه در سایه قرآن وارد شوند طرفی از این داستان نمیبرند و فایده ای برای آنها حاصل نمیشود و نیز کاری با عصای موسی که ازدهاشد و مسیح از گل مرغ ساخت و پرواز داد و زنده شدن مردگان ظاهری و مطالبی از این قبیل ندارم . بهر حال این مطالب عموماً نباید از قرآن مجید مورد نظر اهل جهان باشد زیرا فایده ای برای جامعه بشری ندارد قسمت دیگر از مطالب مندرجه در قرآن مجید مسئله آیات متشابهه است که فرموده " لا یعلم تأویله الا الله " و ما را م که

معنی واقعی و حقیقی آن را فقط خدا میداند و بس بنابراین برای جامعه بشری فایده ای ندارد زیرا چیزی که فهمیده نمیشود نتیجه ای از آن حاصل نخواهد شد . آقای ش فرمود بیخشید آقا فرموده لا یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم . عرض کردم مقصود از راسخون فی العلم چه کسی است آقای ش فرمود ائمه اطهار علیهم السلام هستند عرض شد که اولاً مفسرین همه متفق بر این قول نیستند و جمعی از محققین مفسرین جمله و الراسخون فی العلم را جمله مستأنفه میدانند و تتم آن را بقیه آیه میدانند که فرمود یقولون کل من عند الله یعلمی و الراسخون فی العلم یقولون کل من عند الله . . . و در احادیث شیعه هست که حضرت صادق فرمودند نحن الراسخون فی العلم و بر فرض که امام ع ایمن

جمله را فرموده باشند فقط مقصود از اسخون فی العلم را بیان فرموده اند و این دلیل نیست که ائمه ع در علم تأویل آیات متشابهه با خدا شریک باشند بلکه دلیل است که اسخون فی العلم ائمه هستند که میگویند جمیع آیات قرآن اعم از محکّمات و متشابهات از طرف خدا نازل شده است و از این گذشته درباره تأویل آیات متشابهه از ائمه اطهار بیانی مستوفی و جامع که حقیقت مطلب را آشکار کند موجود نیست، آری برخی از الفاظ را مانند سَاعَتِ و صَاخِ و طَاهِ و قَارِعِ و . و حضرت صادق ع در حدیثی مفضل بن عمری قیام قائم تفسیر فرموده اند ولی این تأویل نیست و در قرآن مجید صریحست که تأویل آیات متشابهه هنوز نازل نشده و بعداً خواهد شد میفرماید «بَلْ كَذَّبُوا بِآلَمِهِمْ لِيُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ

تأويله» (سوره یونس آیه ۴۰) «یوم یأتی تأویلہ»، و نیز فرموده «انّ علینا جمعه و قرآنه فان اقرئناه فاتبع قرآنه ثم انّ علینا بیانہ و کلمه ثمّ که مفید تراخی است در لیست که تأویل آیات متشابهه بعداً نازل خواهد شد و البته نزول تأویل بوسیله زید و عمرو نیست بلکه بوحی الهی است که توسط مظهر امر الله بمردم ابلاغ شود، چنانچه در این ظهور اعظم جمال قدم جل کبریائمه تأویل متشابهات در الواح مبارکه نازل شده و رموز و حقائق آشکار گشته و در ایقان هم فرموده اند که تأویل آیات مخصوص اسخون فی العلم است یعنی مظاهر مقدسه الهیه که صاحب وحی هستند و ائمه دارای وحی نیستند بلکه ملهم بالهامات الهیه هستند. آقای ش. فرمود این بحثی جداگانه است که باید بعداً مورد تحقیق قرار گیرد حال شما

بقیه مطالب خود را بفرمائید ، عرض کردم متشکرم
سخن در این بود که قسمت آیات متشابه هم بدرد
بشر و جامعه انسانی نمیخورد زیرا معنی آن رانمی
فهمد ، جامعه بشر اگر امروز در ظل قرآن وارد شود
از آیات والنّازعات فرقا والنّاشطات حشطا القارعة
ما القارعة وما ادریک القارعة وحم وطس وطسم وطمه
و یوم تكون السماء کالمهل وتكون الجبال کالعین .
. . و اذا الوحوش حشرت و اذا العشار عطّلت و امثالها
چه خواهد فهمید ، لهذا این قسمت ثانیه را هم باید
کنار بگذاریم ، قسمت دیگر نصایح و مواعظ است که
تازگی ندارد ، و انبیای قبل هم این مواعظ و نصایح
را همه فرموده اند همه رسولان قبل از حضرت
رسول الله مردم را بر راستی و درستی و صدق و امانت
و عفت و عصمت و . . خوانده اند و از کذب و دروغ و

ریا و خیانت و سرقت و بی عفتی و پیروی شهوات تحذیر
کرده اند و چون شما اهل عالم را با این سخنان قرآن
دعوت کنید گویند که ماهمه این مواعظ را در کتب خود
داریم و احتیاجی بقرآن نداریم . قسمت دیگر آیات
قرآن مجید درباره بهشت و جهنم و حور و قصور و
غلمان و ولدان مخلدون باکواب و اباریق و شراب
طهور طبقات جحیم و زنجیر آتشین هفتاد زرعی
و غاشیه و نعمتهای بهشت و کواعب اتراب و حوریاتی
که لم یطمثهنّ قبلهم انس ولا جان و لحم طیر ممّا
یشتھون^۱ ، و هزار گونه مسائل از این قبیل است که
مردم دنیا خواهند گفت که همه اینها را در همین دنیا
داریم چه احتیاجی بوعده های قرآن شماست قسمت
دیگر از مندرجات قرآن مجید جنبه خصوصی و شخصی
دارد یعنی درباره شخص رسول الله است فی المثل

سورة التحريم درباره فرونشاندن نائره غضب و خشم
عایشه و حفصه زنان پیغمبر است ، که چون عایشه
در روزی که نوبت او بود رسول الله بخانه اش تشریف
ببرند چون وارد منزل خود شد آنحضرت را با ماریه
که کنیز آنحضرت بود در دستر مشاهده کرد و فریاد
و فغان برکشید و رسوائی راه انداخت و رسول الله
برای مرعات خاطر او ماریه را بر خود حرام فرمودند
و عایشه بظواهر سکوت کرد و حضرت رسول بنا
بمذرجات تفاسیر مخصوصاً تفاسیر شیعه سرری
را با و فرمود تا او را خوشنود کند و از غضب و خشمش بکاهد
و با و فرمود که بعد از من ابوبکر و بعد از او عمر خلیفه
و جانشین من خواهند شد و با و تأکید فرمودند که
این سر را بگسی نگویید ولی او رفت با ابوبکر و عمر و
حفصه گفت و آیه سوره تحریم " و از اسر النبی الی الی

بعض ازواجه اشاره بهمین است و چند روز بعد سوره
تحریم نازل شد و خدا رسول خدا را مورد بازخواست
قرار داد که چرا برای خاطر خشنودی زوجه ات کنیز
خود ماریه را که خداوند بتو حلال کرده است بخودت
حرام کردی و . . . رسول الله فوراً با مر خدا با
ماریه رابطه سابق را برقرار کرد و حرمت او را نسخ
فرمود و بحکم خدا بیزوجات خود فرمود که اگر راه خلاف
و عناد بسپزند پیغمبر آنها را طلاق میگوید و آنها
هم از ترس ساکت شدند و . . . این سوره در
باره یك امر خصوصی و شخصی در قرآن نازل شده
و برای جامعه بشر و ترقی و سعادت عالم انسانی ابداً
اثری و ثمری ندارد رسول الله بازنهای خود جنگ
و جدالی درباره ماریه داشته و بعد خداوند بوسیله
وحی و انزال سوره تحریم آن هنگامه را خوابانید ه

بسیار خوب این موضوع بچه درد عالم بشری میخورد
وجه دردی از دردهای اجتماعی جهان را مد او ا
میکند همچنین مندرجات سوره احزاب و مسئله زید
و زوجه اش زینب و علاقه مند شدن حضرت رسول
بزینب و عاقبت آن که منجر شد باینکه زید زن خود را
طلاق داد و رسول الله او را گرفته و لسان معترضین
در از شد و بالاخره بر اثر نزول آیات سوره احزاب
سروصداهای تا اندازه ای خوابید و همچنین مسئله
افک عایشه و آن هیاهوها که بلند شد و بالاخره بر
اثر نزول آیات مقدره در سوره نور آبها از جوی
افتاد و سروصداهای خوابید و امثال آن از مطالب
خصوصی ابداً بدرد جامعه جهانی نمیخورد آیا
اینطور نیست آقای ص . فرمود . . . دنبال بیان
خود ، انگه عید ، عرض کردم سرکار تا اینجا نظری

بعرایض بنده ندارید و در باره صحت و سقم آن چیزی
نمیفرمائید ؟ اگر نظر موافق دارید دنبال عرایض
خود را ذکر کنم و اگر نظری دارید بفرمائید برای
استماع آن حاضر (ص) گفت امثال این مطالب
خصوصی که ذکر کردید در کتاب اقدس هم مندرجست
فی المثل در او آخر کتاب اقدس در شماره یحیی ازل
مطالبی میفرماید و او را نصیحت میکنند و تحذیر
مینمایند که متنبه شود و تذکراتی گرد و ولی او
اعتنائی باین نصیحت ها و موعظه ها و تحذیرها
نکرد و بر اعراض خود از بهاء الله افزود حال ملاحظه
فرمائید وجود اینگونه مطالب خطاب به یحیی ازل
برای اهل عالم چه فایده دارد و این مطلب خصو
صی راجع بشخص بهاء الله و برادرش یحیی چه دردی از
دردهای اجتماع دوا میکند ؟ شما مطالبی را که در

باره مندرجات قرآن گفتید عیناً در باره مطالب
مندرجه در کتاب اقدس هم صادق است ، اگر
مندرجات قرآن مجید بدر عالم نمیخورد مندرجات
کتاب اقدس هم که نمونه آن ذکر شد بدر عالم
نمیخورد . شین . وامیری و همراهان از این سخن
بوجد آمدند و (ص) آفرین گفتند و متحداً گفتند
که منتظر جواب هستیم بفرمائید عرض کردم
خطاب بهاء الله به یحیی که از امرالله اعراض کرده
بود و علیه شریعت الله قیام کرده بود مسئله
خصوصی نیست و از قبیل اختلاف بین زنان پیغمبر
یا حضرت رسول ص محسوب نمیشود یحیی خود را
بخلط وصی باب اعلام میکرد و علم اختلاف برافراشته
بود خداوند برای تنبه و تذکرا و اولاً برای متذکر
شدن افراد مؤمنین ثانیاً در کتاب اقدس این خطاب

را با و فرمود مگر او متذکر شود و از معارضه امرالله
دست بردارد و ضمناً اهل ایمان هم فریب سخنان
یاوه و ادعای بیجای او را نخورند و همین خطاب بود
که اهل بهار از تسویلات باطله یحیی محفوظ
داشت و چون یحیی متذکر نشد و دست از عناد نکشید
بجزای عمل خود رسید و خائناً خاسراً در گوشه
ماغوسای قبرس چشم از جهان پوشید و یکسره بد یار
عدم خزید ، و اما اینکه این خطاب در کتاب اقدس باقی
مانده برای آنستکه آیندگان از آثار عظیمه امرالله
و نتایج مهمه کلمه الله مطلع شوند و مشاهده کنند
که درد و ران ظهور مظهر امرالله چه لغزی با چینه
ارعاهائی در مقابل مظهر امرالله قیام کردند و حق
تعالی با چه محبت و عطوفتی آنان را متذکر فرمود ولی
بر اثر غلبه نفس و هوای آن نفوس متذکر نشدند و یکی از

بین رفتند و این ازاثر کلمه الله است که معاندین را محو و نابود میکند و مؤمنین را بر استقامت و خدمت میافزاید همانطور که در قرآن مجید فرموده «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» آیندگان اهل عالم چون در قرون آیند ه باین آیات مندرجه در کتاب اقدس نظر کنند و لحن آن را مستجند و غلبه کلمه الله را ببینند که چگونه معاندی حسود را پس از تذکر و عدم تنبیه او بوادعی عدم کشانید بر مراتب خلوص و ایقان خود میافزایند و بیش از پیش در محبت امرالله ثابت و مستقیم میشوند همانطور که در قرآن مجید خطاب بکفار فرموده قل يا ايها الكافرون . . . در کتاب اقدس هم خطاب به یحیی فرموده و او را متذکر داشته و همانطور که

خطاب الهی نازل شده که «وَرَبَّتْ يَدَ أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» واهل جهان که امروز این آیات را میخوانند بعظمت و غلبه کلمه الله پی میبرند که چگونه امثال ابولهب را از معاندین بخاک عدم انداخت و شقاوت آنانرا تا ابد جاودانی ساخت آیندگان هم چون مندرجات کتاب اقدس را درباره یحیی می بینند غلبه و نفوذ امرالله و اثر کلمه الله را در آن مشاهده میکنند ملاحظه فرمودید که مسئله یحیی مسئله خصوصی بین بهاء الله و یحیی نیست تا بدرد اهل عالم نخورد بلکه مسئله اجتماعی و عمومی است و مانند قضیه زید و زینب و افک عایشه و تحریم ماریه از مسائل خصوصی که بنفس رسول الله راجع است نمیباشد

محنت چشم از دنیا پوشید و بعد م ابدی راجع شد
 آری آقایان محترم . این مسئله داستان خصوصی
 مانند قضیه مندرجه در سوره تحریم و امثال آن نیست
 زکراین مسئله در کتاب اقدس برای اثبات نفوذ و
 غلبه کلمة الله است . ش فرمود در ضمن گفتار
 خود گفتید که جسد ابولهب طعمه آتش شد عرض
 کردم بلی چنین است فرمود من نشنیده بودم خواهش
 میکنم داستان را برای ما بگوئید و ضمناً دیدم که
 در ضمن قرائت سوره ابولهب آیه و امرأته حمالة
 الحطب را که خواندید حمالة را منصوب خواندید
 علتش چیست ؟ شاید اشتباهها بنصب خواندید برای
 آنکه سیاق جمله مستلزم رفع حمالة است نه نصب
 آن زیرا فرموده و امرأته (مرفوع) حمالة الحطب

در سئوال هستم . عرض کردم راجع بحمالة الحطب
 که بنصب آمده در قرآن مجید بهمین اعراب ذکر شده
 و قرار معروف آنرا بنصب خوانده اند زیرا در بعضی
 موارد که عرب قصد مدح یا ذم و شتم کسی را دارد -
 صفت او را منصوب ذکر میکنند در اینجا هم بنا بر تصریح
 مفسرین نصب حمالة از راه شتم و ذم است . شیخ
 اسمعیل حقی در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه
 مبارکه در خصوص نصب حمالة چنین فرموده قوله علیه
 الرحمة :

حمالة الحطب . . الحطب ما عدا من الشجر شپویا
 كما في القاموس ونصب حمالة على الشتم والذم اي اذم
 حمالة الحطب قال الزمخشري وانا استحب هذه
 القراءة وقيل على الحالية بناء على ان
 الاضافة غير حقيقية اذ المراد انها تحمل يوم القيامة